درس هفتصد و نود و دوم

بیان دلیل دوم مرحوم شیخ اشراق برای اثبات عقل مجرده (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسمِ اللهِ الرَّحمَنِ الرَّحيم

فالحقُّ عِندَ ذلک ما قالَهُ القُدماء: إنَّهُ يَجبُ أن يَكونَ لِكلِّ نَوعٍ مِن الأنواعِ الجسمية جوهرٌ مجردٌ نوريٌ قائمٌ بِنفسِه هو مُدبرٌ لَه و مُعتَنٍ بِه و حافظٌ لَه، و هو كُلِيُّ ذلکَ النوع.[۱]

دلیل دومی که مرحوم شیخ برای اثبات مُثُل نقل کردند اختلاف در انواع بود چون‌که بالأخره در اینجا انواع مختلفی می‌بینیم و این اختلاف در انواع دلالت می‌کند بر اینکه باید یک حیثیت متمایزه‌ای بین اینها از باب سنخیت بین علت و معلول وجود داشته باشد که آن حیثیت، حیثیت جامعی باشد نه مثل کلی که منظور ایشان این است که ما يَصدقُ على كَثيرين باشد یعنی صرفاً یک مفهوم باشد زیرا وعاء مفهوم، ذهن و نفس است و هیچ‌وقت وعاء مفهوم، خارج نیست. آنچه که در خارج هست هویت مفهوم است نه خود نفس المفهومیه. وعاء خود مفهومیت، ذهن است حالا آن مفهوم چه مابإزاء خارجی دارد یااینکه مصنوع و ساخته و پرداختهٔ ذهن باشد هویت آن

---

[۱] . الحكمة المتعالية، ج ۲، ص ۵۷.

مفهوم در خارج یا به‌صورت ماده است که از انواع مشاهده می‌کنیم یا به‌صورت مجرد است که در عالم اعیان وجود دارد بلکه منظور از این کلی معنای سِعی است؛ یعنی یک حقیقتی است که همهٔ آن افرادی را که در تحت آن نوع هستند شامل می‌شود و به یک وجود سِعی همهٔ آنها را دربرمی‌گیرد.

تشخص منحصر به فرد هر موجود

این مسئله به‌جهت همان ارتباط بین حادث و قدیم در سنخیت مثالیه و بالاتر از مثالیه در سنخیت ملکوتیه است چون در مثال جنبهٔ صورت است گرچه آن صورت نسبت به ماده مجرد است ولی به هر جهت خود آن صورت دارای یک تشخّص فردیه است. هر شخصی و هر موجودی در عالم مثال، یک تشخّص مثالی دارد که آن مثال او در این دنیا و در عالم شهادت است. این تشخّص مثالی در تحت یک تشخّص ملکوتی که جنبهٔ سِعی دارد قرار دارد. آن جنبهٔ ملکوتی از نقطه‌نظر صورت فرق می‌کند با آنچه که در صورت مثال تشخّص پیدا می‌کند و یک جنبهٔ سِعی و یک جنبهٔ کلی دارد، کلی نه به معنای مفهومی بلکه کلی به معنای یک حقیقت کلیه که همهٔ این افراد

را در تحت آن حقیقت کلیه نشان می‌دهد.

البته همان‌طوری‌که قبلاً خدمت رفقا عرض شد نسبت به اینکه واقعاً یک وجودی جدا و منحاز از بقیه باشد و یک نوعی باشد که از انواع متمایز باشد، بر یک هم‌چنین مسئله‌ای به این نحو نمی‌توانیم دلیلی برای این قضیه قائل شویم. بله، از نقطه‌نظر آن حقیقت مجرده که نازلهٔ آن صورت انسانی یا حیوانی هست، می‌تواند به‌عنوان یک حقیقت علمیه در اینجا مصداق پیدا کند. من راجع به این قضیه بهتر دیدم وقتی که بحث تمام شد به آن مسئله بپردازیم چون این مسئله یک مقداری هم به عرفان نظری ارتباط دارد. اینکه در خارج یک نوعی باشد که آن نوع مشخص باشد طبعاً اثبات هم‌چنین مسئله‌ای یک‌قدری مشکل است.

فرق کیف نفسانی با یک هویت خارجی

حالا مطلبی را که ایشان می‌فرمایند این است که این یک مفهوم به‌عنوان طبیعت نوعیه نیست چون طبیعت نوعیه دارای استقلال وجودی و هویتی نیست و برگشت این به همان وجود ذهنی است و وجود ذهنی یک کیف نفسانی است. این کیف

نفسانی با یک هویت خارجی فرق می‌کند، آن از مقولهٔ وجود است و این از مقولهٔ کیف است و همین‌طور آن حقیقت نوعیه یک جوهر وجودی و جوهر عقلی است و این یک وجود خارجی است، اینها از این نقطه‌نظر با همدیگر تفاوت می‌کند بلکه در اینجا مقصود همان هویتی است که می‌تواند متفرقات مصادیق نوعیه را در خود داشته باشد بدون اینکه خود این هویت بخواهد به یک تشخّص فردیه که موجب اختلال در اندراجِ مصادیق در تحت آن حقیقت خودش است برسد، گرچه خود او با یک مفهوم دیگر متفاوت و متمایز است؛ یک حقیقت نوعیه اسدیت با حقیقت نوعیهٔ فرسیت تفاوت می‌کند گرچه متفرقات و متمایزات مصادیق را در خود دارد و در خود هضم می‌کند و باعث اجتماع همهٔ مصادیق فرس و اسد در وجود خود می‌شود ولی درعین‌حال خود او با آن حقیقت نوعیهٔ فرسیت متفاوت است و همین‌طور فرسیت با سایر انواع دیگر. و از قبیل این، انسان است که آن‌هم همین‌طور است منتها آن انسانی که همهٔ اینها را دربردارد، چه انسانی است؟ آیا او همین وجود حضرت

ختمی‌مرتبت است که آن حقیقت رب‌النوعی مصادیق انسانی است؟ یااینکه یک رتبهٔ پایین‌تر است و این حقیقت رسول الله صلّی الله علیه و آله و سلّم در یک مرتبهٔ علیای از او قرار دارد؟ یااینکه نه، همهٔ این مطالب و مسائل در تحت یک هویت واحد بالمآل قرار می‌گیرد که آن هویت واحده همان نفسِ ولایت رسول الله است؟ این مطلب جای صحبت و امثال‌ذلک دارد که نسبت به این قضیه ارباب شهود هم مطالبی در این زمینه بیان کرده‌اند. علیٰ‌کلّ‌حال ادراک این مسئله بسیار مشکل است و تا شخصی خودش به هم‌چنین مرتبه‌ای نرسد و حقیقت مطلب را نیابد نمی‌تواند به این قضیه از نقطه‌نظر عقلی [برسد] بلکه به‌عنوان یک اجمالی بتواند نسبت به این مسئله ادراک کند و یک مفهوم مبهمی را بخواهد نسبت به این قضیه ادراک کند.

لذا در این قضیه، کلمات و مسائل بزرگان می‌تواند خیلی کمک باشد. اشعار تائیهٔ کبرای ابن‌فارض مصری که ایشان بسیار بسیار در این زمینه مطالب خیلی عجیب، عالی و راقی دارند و

همین‌طور مطالب محی‌الدین عربی در فتوحات. همان‌طور که گفتیم برگشت مقدار زیادی از مطالب به عرفان نظری است و از همین‌جاست که خود مرحوم شیخ اشراق هم چون مشرب اشراقی دارند می‌توانم بگویم که ایشان هم برای اثبات این مسئله مقداری از مسائل و مراتب شهود کمک گرفته‌اند لذا برای افراد یک مقداری ادراک این قضیه مشکل است.

لذا می‌بینیم در بعضی از مسائل، تقریرات، خصوصیات و مطالبی که نقل می‌شود نسبت به قضیه اشکال شده و هضم آن برای افراد مشکل است به این جهت که تا انسان در این مسئله در همان مجرای فیض الهی قرار نگیرد و کیفیت نزول فیض را از عالم تجرد به عالم مُلک و شهادت، حساً و شهوداً و وجداناً درنیابد ادراک این قضیه برای او مشکل است گرچه انسان شاید از نقطه‌نظر عقلی بتواند به بعضی از مسائل دست پیدا کند ولی از نقطه‌نظر حاقّ واقع این مطلب، مطلبی است که به‌نظر مشکل می‌آید. روی همین جهت است که می‌بینیم بزرگان حتی نسبت به مطلب شیخ اشراق تأمل کرده‌اند در اینکه

باید یک حقیقت نوعیه‌ای و یک ارتباط تجردی بین مصادیق عالم شهادت و اعیان خارجی و عالم مجرد برقرار شود اینها می‌گویند که این ایراد ندارد و این مطلب را می‌پذیریم چون بالأخره هرچه که در شهادت و در عالم ملک اتفاق می‌افتد یک سری بدان سو دارد و یک طرفش به عوالم مجرده مربوط می‌شود اما اینکه خود آن عالم مجرد و آن حقیقت مجرده باید با همین مصادیق خارجی سنخیت نوعیه داشته باشد، این قضیه از یک هم‌چنین استدلالی بیرون نمی‌آید.

بله، همین‌قدر که این حقایق عالم خارجی، حقایق نوعیه، اسد، فرس، حمار، غنم و امثال‌ذلک ازجمله انسان در بقاء خودشان حدوثاً و بقائاً و استمراراً باید متصل به غیب باشند، در این شکی نیست بالأخره هر چیزی متصل به مثال خودش است و آن مثال است که خود او هم در اتصال با ملکوت تشخّص پیدا می‌کند تااینکه به آن علة العلل می‌رسد و حقیقت فیضِ منبسط از آن نقطهٔ اولیٰ می‌آید و در همهٔ عوالم انتشار پیدا می‌کند تا برسد به....

قبلاً هم خدمت رفقا عرض کردیم که در مسئلهٔ اشتداد وجودی، تصور ما بر این است که این قضیهٔ اشتداد وجودی در عالم شهادت به نهایت خود می‌رسد و این‌هم به‌خاطر غلبهٔ احساس و حواس ماست چون ادراک ما از واقع، ادراک ضعیفی است و ارتباط ما نسبت به مجردات و عالم غیب ارتباط ضعیفی است و ما دچار غلبه و حکومت حواس ظاهر هستیم از این نقطه‌نظر اشتداد وجودی را در عالم ملک و ماده احساس می‌کنیم درحالی‌که اشتداد وجودی در مراحل علیای از وجود، بالاتر از مثال حتی در ملکوت و امثال‌ذلک ظهور دارد چون هرچه وجود از نقطه‌نظر تجرد و از نقطه‌نظر لطافت قوی‌تر باشد طبعاً اشتداد وجودی در آنجا بیشتر است.

این مطلب به‌واسطهٔ این جهت است لذا بعضی‌ها ایراد و اشکال کرده‌اند بر اینکه این مطلب این را نمی‌رساند و دلیلی هم نیست بر اینکه هرچه که در اینجا هست حتماً باید از نقطه‌نظر سنخیت و علیت یک حقیقت مسانخ با این مصداق، وجود داشته باشد که آن حقیقت مسانخ بیاید و این مسئله را وجود خارجی بدهد و از نقطه‌نظر اعیان خارجی باید که

حقیقت مسانخی وجود داشته باشد. این دلیل، این مطلب را بیان نمی‌کند.

البته تا حدودی می‌توانیم در این دلیل دوم از کلام مرحوم شیخ اشراق دفاع کنیم چطور اینکه در دلیل اول که اشکال مرحوم علامه را نسبت به شیخ اشراق عرض کردیم، آنجا گفتیم که اشکال وارد نیست و چه اشکالی دارد بر اینکه یک حقیقت نوعیه‌ای وجود داشته باشد که آن حقیقت نوعیه بر تمام آن مصادیق خارجی که در اینجا هستند اشراف علمی داشته باشد و حتی مثال هم در تحت آن حقیقت نوعیه قرار دارد.

تصور غلط از عالم مثال

و در اینجا خیلی مسئلهٔ دقیق و ظریفی می‌شود که تصور ما بر این است که مثال یک چهره دارد همان چهره‌ای که ما او را در خواب می‌بینیم که همان مثال منفصل است یا ارباب کشف آن را در مکاشفه و شهود احساس می‌کنند، درحالی‌که مثال عوالم تودرتویی است و ما نسبت به آن جنبهٔ اخیر آن عوالم اطلاع داریم اما از آن جنبه‌های غیر اخیر و باطن که از نقطه‌نظر ظهور و بروز به مرتبهٔ ظهور مثالیِ اخیر درمی‌آید، خبر نداریم.

اگر یادتان باشد در یکی از کتاب‌ها آن قضیه‌ای را آورده‌ام که بین مرحوم والد ـ رضوان الله تعالی علیه ـ و مرحوم آقای بهجت اتفاق افتاد،[1] این قضیه مربوط به مثال اخیر و مثال باطن می‌شود که ایشان در مثال اخیر دیده و متوجه شده است که یک شخصی بااینکه شخص بزرگی است اما نماز شب نخوانده است ولی آن مثال باطن یا آن مثال اعمقی که وجود دارد و جنبهٔ حقیقت صلاتیه بدون اداء رکعات و اجزاء، امکان دارد که تحقق داشته باشد خب ممکن است که دست ما از رسیدن به آن مطلب و شهود این قضیه خالی باشد.

علت عدم وقوع پیش‌بینی‌های زمان ظهور

لذا مسائلی را که مشاهده می‌کنیم می‌آییم این مسائل را اطلاع می‌دهیم. گاهی اوقات هم می‌گویند که فلان قضیه اتفاق خواهد افتاد، برگشت این به مثال اخیر است که نسبت به این مثال اخیر اطلاع داریم اما از آن مثال بعدی که در عمق هست و آن بعد می‌آید و این مثال اخیر را کنار می‌زند و مثال

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۲۵.

دیگری را جایگزین می‌کند، خبر نداریم. لذا می‌گویند: امام زمان عجّل الله تعالی فرجه در سنهٔ فلان ظهور پیدا می‌کند، خیلی از آقایان که فوت کرده‌اند و به رحمت خدا رفته‌اند این مطلب را به خود بنده گفته‌اند، درحالی‌که سال‌های سال است که از این قضیه می‌گذرد و خبری از ظهور هم نیست! نه‌اینکه این بندهٔ خدا دروغ گفته است. نه! کسی که دروغ نمی‌گوید بلکه اشتباه می‌کنند یعنی تصور بر این است که تمام قضایا و حال در همین مثال اخیر تحقق پیدا می‌کند درحالی‌که بین مثال واقع و مثال اخیر، ما بَین الارضِ و السَّماء فاصله دارد! فقط آن ولیّ الهی که حقیقت ملکوت را ادراک می‌کند وقتی که به همان مسائل و به ثابتات دسترسی پیدا می‌کند می‌داند که این پرده‌ها یکی‌یکی باید کنار برود و حتی این جدا بشود و آن جدا بشود و اگر آن ولیّ الهی هم بفهمد که به کسی نمی‌گوید. آنهایی که حرف می‌زنند خبر ندارند و آنهایی هم که خبر دارند حرف نمی‌زنند و ساکت نشسته‌اند و نظاره می‌کنند!

دلیل تأکید بر صحبت نکردن از زمان ظهور امام

به همین جهت است که فرموده‌اند: کسی از این

ظهور دم نزند، به‌خاطر این قضیه است یعنی یکی از عللش این است و علل مختلف دارد. دلیل ندارد انسان بفهمد حالا حضرت چه وقت می‌خواهد ظهور پیدا کند. اگر من بفهمم که امام زمان بعد از فوت من ظهور می‌کند می‌گویم که بابا برو پی کارت، من که ظهور را نمی‌بینم بنابراین کار خودم را بکنم درحالی‌که بود و نبود [حضرت] یکی است و تفاوتی نمی‌کند. این‌همه اولیاء آمدند و رفتند مگر ظهور اتفاق افتاد؟! همهٔ آنها هم با حضرت، معیت و اتحاد داشتند. بعد هم آوردن مردم در این فضاها درست خلاف فضای تربیتی و تزکیهٔ اسلامی و تضحیهٔ تشیع است بلکه یک مُبلّغ دین و شرع باید مردم را در فضای تربیت معنوی و ولایی امام علیه‌السّلام سوق دهد نه به این مسائل ظاهر، لذا می‌بینیم مشتریان این مسائل هم همین افراد عادی هستند و آنهایی که سرشان به تنشان می‌ارزد به‌دنبال این مطالب نمی‌روند.

ناموس خدا

حالا اصلاً این آقا، صادق مصدق است و گفت که حضرت سال دیگر ظهور می‌کند خب من باید

چه‌کار کنم؟! یک‌دفعه دست و پایم می‌لرزد و می‌گویم: وای وای وای، حضرت می‌خواهد ظهور کند حالا چه‌کار کنم؟! نه آقا! این حرف‌ها ندارد خب ظهور می‌کنند، تشریف بیاورند قدمشان روی چشم! اگر لایق باشیم که هستیم و اگر لایق نباشیم می‌گویند که برو پی کارت مرتیکه تو خودت چه کسی هستی؟! تو با کدام چشمت می‌خواهی من را ببینی؟! با آن چشمی که گناه کردی و به غیر نظر انداختی؟!

واقعاً این اشعار عجیب است! مثلاً مجنون یک شعری دارد که از او سؤال می‌کنند که با چه چشمی می‌خواهی لیلا را ببینی؟! این چشمی که الآن نظر به غیر لیلا انداخته و سایر زن‌ها و دخترها را دیده آن‌وقت تو الآن می‌خواهی با آن چشمت به لیلا نگاه کنی؟![1] واقعاً اشعار خیلی عالی است! این مطلب برای زمان ظهور است؛ حالا امام زمان عجّل الله تعالی فرجه ظهور پیدا کرد بسیار خب، حضرت

---

[1] . دیوان قیس بن ملوّح عامری، ص ۱۰۹؛ تفسیر آیه نور، ص ۵۷:
و کَیفَ تَرَی لَیلَی بِعَینٍ تَرَی بِها *** سِواها و ما طَهَّرتَها بِالمَدامِعِ

ظهور پیدا کرد خب به من چه؟! من که سراپا همه غرق در کثرات و قاذورات توغّل در دنیا هستم حالا امام زمان بیاید و هزار دفعه هم بگویم: اللهمَّ عَجل لِولیکَ الفَرج، و اجعلنا مِن أعوانهِ و أنصاره، آره تو بمیری!! بفرمایید: اللهمَّ عَجل لِولیکَ. همهٔ ما همین هستیم و همهٔ ما در همین عوالم هستیم و داریم ارزش‌ها را مسخره می‌کنیم. ائمهٔ ما ناموس خدا هستند! امام علیه‌السّلام ناموس خداست و خدا غیرتش اجازه نمی‌دهد کسی بخواهد به ناموسش تعدّی و دست‌درازی کند! آقا بلند شو هزار نفر هستند به آنها بگو که فلان، به امام زمان علیه‌السّلام چه‌کار داری؟! خیال می‌کنم از این امام زمان مظلوم‌تر در دنیا نباشد! هر کسی هر کاری می‌خواهد می‌کند و به او می‌چسباند، آقا نمی‌دانم چه هستیم، امام زمان پشت‌وپناه ما است، ما که نوکر امام زمانیم و ما که چه هستیم و... وقتی که حضرت بیاید آن‌وقت معلوم می‌شود که سوراخ موش‌ها هرکدام به میلیاردها می‌خرند و خلاصه چه کسی وسط می‌آید و خودش را [فدا] می‌کند. امام زمان می‌آید و می‌گوید که آقا اول کسی که باید در راه من فدا شود

تو هستی، هستی یا نیستی؟! اگر هستی بسم الله! اگر باشی که این کارها را نمی‌کنی! اگر باشی که این مسائل را انجام نمی‌دهی! همه‌مان داریم بازی می‌کنیم و او هم می‌داند که داریم بازی می‌کنیم لذا می‌گوید که بازی‌تان را بکنید. بله، اگر زمینه کم‌کم آماده شود و استعداد در افراد پیدا شود، آنهایی که می‌توانند و مستعد هستند آن موقع کم‌کم حضرت فتیله را زیاد می‌کند زیاد می‌کند، همان‌طوری‌که [الآن] دارد می‌کند! فتیله را کم‌کم و آرام‌آرام زیاد می‌کند و انسان یک چیزهایی می‌فهمد و یک مطالبی را ادراک می‌کند که قبلاً نبوده؛ قبلاً یک هم‌چنین احساسی نبوده و یک مسائلی می‌فهمد تااینکه موقع ظهور بشود و خود حضرت را دیگر بی‌پرده [ببیند] خلاصه اینها باید انجام بشود.

این به‌خاطر همین مسئله‌ای است که ما بر آن مثال واقع، اطلاعی نداریم لذا بلند می‌شویم و می‌گوییم که امام زمان عجّل الله تعالی فرجه این موقع ظهور می‌کند و آن موقع ظهور می‌کند. خب به‌جای اینکه بگوییم که این موقع ظهور می‌کند و بعد ظهور نشود

آن‌وقت مدام باید پاسخ بدهیم و توجیه کنیم [بیاییم مردم را به ولایت آن حضرت متوجه کنیم]. من به یکی از همین آقایان گفته بودم که آقا شما خودتان به بنده و شخص دیگری که [آنجا] بود گفتید که در سال ۱٤۱٦ [حضرت ظهور می‌کند!] الآن ۱٤۳٥ هستیم، نوزده سال [قبل] می‌شود. ـ ۱٤۱٤ یا ۱٤۱٦ گفتند نمی‌دانم ـ او گفت که نه، نه من نگفتم! گفتم که آقا من خودم از شما شنیدم! تو روی من نگاه می‌کنی و می‌گویی نگفتم؟! می‌گویم که بنده خودم شنیدم، این دوتا گوشم شاهد هستند. می‌گفت: ما تقریب را گفتیم! بابا نوزده سال دارد از آن قضیه می‌گذرد! اگر ۱٤۱٤ بوده که ۲۱ سال می‌گذرد و اگر ۱٤۱٦ بوده که نوزده سال دارد از این قضیه می‌گذرد. خودشان هم رفتند و هیچ خبری نشد. خب این روش غلط است و صحیح نیست که انسان [بخواهد زمان ظهور را بگوید].

نهی ائمه از پیش‌گویی زمان ظهور

ما همان را که ائمه به ما گفته‌اند باید انجام بدهیم. اگر گفتند که بیا به مردم بگو برفرض اگر اطلاع داشتی! اینکه خب بفرمایید این‌هم اطلاع ما! اگر

برفرض اطلاع و یقین داشتی و روی آن قسم حضرت عباس می‌خوردی، اگر این‌طور بود و اگر می‌گفتند که آقا بیا به مردم این حرف را بگو، آدم می‌گفت که چشم، ولی خودشان گفتند که آقا این حرف‌ها را نزنید و این مطالب را نگویید! واقعاً چه دلیلی دارد که انسان بیاید و مردم را به این سمت‌وسو بکشاند؟! ما می‌بینیم که عرفا و بزرگان اصلاً در مجالسشان از این حرف‌ها نمی‌زدند، اسم امام زمان عجّل الله تعالی فرجه را می‌آوردند ولی نمی‌گفتند که چه زمانی ظهور می‌کنند. اسم امام زمان را می‌آوردند و برافروخته می‌شدند و اشکشان هم جاری می‌شد و همه را به همان سمت و به همان باطن و به همان حقیقت حضرت متوجه می‌کردند. حضور ولایی او را در مجلس می‌آوردند و می‌کشاندند! نگاه کنید و ببینید چه قِسم اشراف و سیطره و هیمنه از آنجا بر این وجود شما، شراشر وجود شما، لحظات شما، خطورات شما و تمام مسائل شما وجود دارد همهٔ اینها را می‌آوردند و می‌دیدند و نشان می‌دادند. خب اینها بود که آدم را عوض می‌کرد، آدم را و فکر و

ذهن انسان را طور دیگری می‌کرد، نشاط می‌آورد، انسان احساس می‌کرد که تنها نیست و احساس می‌کرد یک حقیقتی همراه با اوست، حالا اگر نگوییم که متحد با او [چون] اصلاً فهممان نمی‌رسد، حداقل مقارن با او وجود دارد.

بعضی‌ها یک صندلی می‌گذاشتند و می‌گفتند که این صندلی امام زمان است یا چایی می‌گذاشتند [و می‌گفتند که این چایی امام زمان است!] یک شخصی بود یک جا تعریف می‌کرد و می‌گفت که شخصی مدعی ارتباط با حضرت بود بعد وقتی که مستخدم‌ها برای مهمان چایی می‌آوردند می‌گفت که یک چایی هم برای ایشان اینجا بگذارید!! ـ آن شخص این را برای خود من نقل کرد ـ از این افراد که همیشه زیاد هستند ـ و می‌گفت که خودم پشت در رفتم و نگاه کردم و گفتم که قضیهٔ این چایی چیست؟! بعد از چند دقیقه که گذشت، خوب این‌طرف و آن‌طرف را نگاه کرد و چایی را برداشت و نیابتاً خورد! نیابتاً که چه عرض کنم باید ولایتاً بگوییم! اینها بر امام زمان ولایت دارند، نیابت که مادون شأن اینهاست!! چایی را خورد و گذاشت و بعد از یک مدت صدا کرد

فلانی بیا این چایی‌ها را ببر. وقتی آمدیم یک نگاهی به من کرد ـ حالا این شخص این قضیه را دیده بود عجب آدم‌هایی هستند! می‌گفت که حالا من خودم پشت در داشتم می‌دیدم که این چه کرده بود ـ بعد می‌گفت: الحمدلله نیّت ما مورد قبول حضرت واقع شد! بله، با دستش اشاره می‌کرد الحمدلله چایی را بالا کشیدیم و بعد هم نیّت مورد قبول حضرت قرار گرفت!!

واقعاً این بازی‌ها چیست؟! آیا ما در این دنیا نیاز به این کارها داریم؟! جداً ما نیاز به این داریم؟! اولیاء خدا دارند به ما یاد می‌دهند که از این بازی‌ها و کلک‌ها دست بردارید و از این شیره مالیدن سر مردم با این حرف‌ها دست بردارید، اولیاء دارند به ما یاد می‌دهند متولّی دین، تو نیستی که داری این بازی‌ها را درمی‌آوری! متولّی دین همان یکی است، او یکی دیگر است. تو وظیفه‌ات را باید انجام بدهی. به تو مربوط نیست! فضول چه هستی؟! به تو چه ربطی دارد که مردم قبول می‌کنند یا نه؟!

من در طهران به یک مجلسی رفته بودم، مجلس

سؤال بود و عده‌ای و افرادی بودند. گفتم که آقایان یک مطلبی را از اول بین خودم و شما تسویه کنم بعد آن‌وقت اگر خواستید سؤالاتتان را [مطرح کنید].

مطلب این است که من یک آدمی هستم که سطح اطلاعاتم محدود است و ممکن است چیزی را بدانم و ممکن است چیزی را ندانم. این یک مطلب است.

مقدمهٔ دوم این است که بنده متولّی دین نیستم، متولّی دین کسی دیگر است، لذا مطالبی را که می‌گویم به‌عنوان دفاع از دین و به‌عنوان اینکه من متولّی دین هستم نیست بلکه به‌عنوان نیابتاً هست از طرف آن شخص حالا آیا مطالب من به او برسد یا نرسد.

مطلب سوم این است که حرفی را که می‌زنم نگاه نمی‌کنم به اینکه آیا کسی قبول می‌کند یا نمی‌کند. من وظیفه‌ام را انجام می‌دهم، آنچه را که به عقل و فهم و علمم می‌رسد مطلب را بیان می‌کنم، حالا می‌خواهید قبول کنید و می‌خواهید قبول نکنید. حالا سؤالاتتان را بگویید. قشنگ [حساب] خودم را با آنها تسویه کردم و همهٔ سؤالاتشان را هم جواب دادم و بندگان خدا هم خیلی خوشحال شدند.

به من ربطی ندارد، متولّی دین کسی دیگر است، قبول نکنید به جهنم! خب قبول نکنید. ما منتظر نیستیم حرفی را که می‌زنیم کسی قبول کند، این‌همه تابه‌حال حرف زدیم و کسی گوش نداده است این‌هم روی آنها! ما ناراحت نیستیم از اینکه حرفی که می‌زنیم را کسی گوش نمی‌دهد نه آقا! این تجربه را زیاد کرده‌ایم. ما که هیچ، بابای ما هم از ما بیشتر [این تجربه را کرد]. اولین کسی که حرفش را گوش نداد خود بچهٔ ناخلفش بود که گوش به حرف‌هایش نمی‌داد و بقیه که جای خود دارند، همان‌هایی که الآن مدعی فلان هستند.

متولّی دین، یکی دیگر است و بنده به‌اندازهٔ فهم خودم باید بیایم صحبت کنم. اگر گوش می‌دهند، بدهند و اگر گوش نمی‌دهند، ندهند! وقتی که بنده داشتم کتاب نوروز را می‌نوشتم در همان موقع نوشتن، یک بنده خدایی آمد ما را نصیحت کرد ـ از طهران به قم آمده بود و با ما سوابقی داشت ـ و گفت که آقا این کتاب نوروز که الآن دارید می‌نویسید آیا فکر جامعهٔ امروز و اجتماع را کرده‌اید؟! گفتم که تو

را به خدا از این حرف‌ها نزن که الآن هرچه ظهر غذا خورده‌ام را برمی‌گردانم! از این حرف‌ها نزن، جامعهٔ امروز و اجتماع امروز و مردم امروز و دیروز نداریم! یک مطلبی است که به نظر من صحیح است و مرحوم پدر من هم بسیار بسیار روی این مسئله حساس بود اما عمرش کفاف نداد [بنویسد] حالا من می‌گویم که ما یک چند درصدی از آنچه که قرار بود ایشان بنویسد، مطالبی بنویسیم.

گفت: این مطالبی که تابه‌حال نوشته‌اید و این مسائلتان دارد در دنیا جا پیدا می‌کند و شما با نوشتن کتاب نوروز، مطالب دیگر خودتان را زیر سؤال نبرید! گفتم که صد سال سیاه... اصلاً می‌خواهم همه‌اش زیر سؤال برود و اصلاً همه‌اش نابود بشود! بنده دست از وظیفه و تکلیف و بینشم بردارم به‌خاطر اینکه حرف‌هایم زیر سؤال می‌رود؟! به جهنم! بگذار همهٔ این چیزهایی که نوشتیم زیر سؤال و روی سؤال برود!! زیر سؤال و روی سؤال و وسط سؤال، هر سه‌تای آن برای ما تفاوتی نمی‌کند!!

من کتاب را می‌نویسم، آن کسی که باید بگیرد می‌گیرد و آن که نباید بگیرد هزار و یک اشکال به

کتاب وارد می‌کند. نعوذبالله کتاب من بالاتر است یا قرآن؟! مگر به قرآن اشکال وارد نمی‌کردند؟! مگر به کلام پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم ـ نعوذ بالله که بخواهیم مقایسه کنیم ـ اشکال وارد نمی‌کردند؟! مگر به حرف امام حسین علیه‌السّلام در روز عاشورا نمی‌خندیدند؟! حضرت دارند حرف می‌زنند، هه هه هه می‌خندند و شروع می‌کنند به داد و بی‌داد که صدا نرسد! پیغمبر دارد حرف می‌زند طرف پنبه در گوشش می‌کند! یک انبار و یک کامیون و تریلی پنبه دم مسجدالحرام گذاشته بودند هر کسی می‌آمد می‌گفتند که اینها در گوش خود بکن تا نشنوی![1] اینها در تاریخ بوده و همین‌طوری هست.

من کتاب را ننوشتم برای آن کسی که می‌خواهد مسخره کند، بگذار او مسخره‌اش را بکند. من این کتاب را نوشتم برای کسی که به‌جای کاه و گچ و سیمانِ درود، سلول مغزی داخل سرش هست! من برای او اینها را نوشته‌ام. او هم می‌فهمد که منظور من چیست. او هم می‌فهمد وقتی که من می‌گویم که

---

[1] . إعلام الوری، ج ۱، ص ۱۳۸.

این سنت، سنت جاهلی است و از آن سنت پیغمبر و ائمه علیهم‌السّلام فاصله می‌اندازد، منظور من چیست. اگر نیت، صادق باشد خدا آن فهم را در سر آدم می‌اندازد اما اگر نیّت صادق نباشد و مسائل دیگری باشد شروع به توجیه می‌کند که آقا چه اشکال دارد، جشن است و بیاوبرو و صلهٔ رحم و دید و بازدید است. همین چرت و پرت‌ها که همه داریم می‌شنویم و از این حرف‌ها!

نگاه اسلام به نوروز

جشن است؟! شما سالی ۳۶۵ روز را هم می‌توانید جشن بگیرید بروید بگیرید! چرا آدم بیاید یک چیزی را قرار بدهد؟! وقتی که موسی بن جعفر علیهماالسّلام می‌فرمایند: این سنتِ فُرس است و اسلام این سنت را محو کرده است و من نمی‌آیم [آن را احیا کنم][1] آن موسی بن جعفر است که فهمیده این نوروز چیست! چون امام است و دین و شریعت دست اوست، ارتباط با خدا دست اوست، نه دست من و امثال من! لذا می‌فهمد این جریان در خلاف و

---

[1] . مناقب آل أبی‌طالب علیهم‌السّلام، ج ٤، ص ٣١٨؛ آموزه های ولایت، ج ١، ص ۶۷.

ضدیت با این ارتباط قرار دارد.

می‌خواهی قوم و خویش‌ها را ببینی؟! بسیار خب، برو ده روز برای عید غدیر تعطیل کن! بگویید، بخندید، جشن بگیرید و به دیدن هم بروید. هر کاری هم بخواهید، بکنید. ثواب بیشتری هم دارد! چند روز عید فطر تعطیل کن که هم با اهل‌تسنن و هم با تشیع همه باهم اتحاد برقرار می‌کنید الآن آنها تعطیل می‌کنند و بسیار کار خوبی می‌کنند. عید قربان تعطیل می‌کنند و یک روز، دو روز به دیدن هم می‌روند. چرا ما نکنیم؟! چرا ما انجام ندهیم؟! حتماً باید علف برای بزه دربیاید که جشنش را من بگیرم؟! علف را بز دارد می‌خورد پس چرا من جشن بگیرم؟! گوسفند دارد در بیابان علف می‌خورد ـ حالا آن‌هم در بعضی از مناطق، نه در همهٔ مناطق، چون در بعضی از مناطق که برف هست اینکه دیگر جشن گرفتن ندارد ـ چرا من بیایم این کار را انجام بدهم؟! اگر حساب این حساب است آدم باید که [گوش بدهد و عمل کند].

این برای کسانی است که می‌خواهند بفهمند اما

آنهایی که نمی‌خواهند بفهمند می‌گویند که آقا ما همین نماز و روزه را می‌خوانیم و اینها را نمی‌خواهیم، حالا آنها برای تو باشد. ما اصلاً برای او کتاب ننوشته‌ایم که حالا بخواهد راجع به او با من صحبت کند. ما اصلاً این را برای کسی نوشتیم که [می‌خواهد بفهمد] لذا این بندهٔ خدا آمده بود و ما را نصیحت می‌کرد بر اینکه ما دیگر نوشتن را ادامه ندهیم و این قضیه را رها کنیم. ما فقط به او می‌خندیدیم چون می‌دیدم که ظاهراً این‌هم جزو آنهایی است که باید با او یک‌قدری مدارا کرد و فقط خندید و تبسمی کرد و گذشت!

خدا مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ را رحمت کند، راجع به این افراد به من می‌فرمودند: ﴿ذَٰلِکَ مَبۡلَغُهُم مِّنَ ٱلۡعِلۡمِ﴾[1] اصلاً اینها بیش از این نمی‌فهمند می‌خواهی چه‌کارشان کنی؟! دیگر با هاون که نباید در سر این بیچاره‌ها بزنی! خب نمی‌فهمد وقتی نمی‌فهمد چه‌کارش بکنیم؟! هرچه استدلال کنی باز هم مثل دیوار نگاهت می‌کند. [ما

---

۱. سوره نجم (۵۳) آیه ۳۰. الله شناسی، ج ۲، ص ۲۶:
«این است نهایت نقطهٔ وصول دانش ایشان.»

هم می‌گوییم که] مخلص و چاکریم، باشد، إن‌شاءالله حالا راجع به آن فکر و تأملی بکنیم و... بعد هم کار خودمان را بکنیم و بگذاریم و برویم!! خیلی نباید سربه‌سر گذاشت إن‌شاءالله هردو به آن دنیا می‌رویم و در آن دنیا می‌فهمیم! در این دنیا که حرف در سرمان نرفت! اقلاً در آن دنیا شاید چیزهایی را متوجه بشویم و آن دنیا بفهمیم که اوضاع و مسائل از چه قرار است. خلاصه خیلی از داستان دور نیفتیم که آنهایی که در هر زمانی به این مطالب رسیدند خیلی زیاد نبودند. در هر برهه‌ای عدهٔ خاصی بودند که به این مطالب رسیدند و فهم و ادراک و شعورشان این مطالب را گرفت و جلو رفتند و بقیه در حواشیِ مسئله و دورتادور قضیه بودند.

الآن کتابی در دست داریم که اگر توفیق پیدا کنیم [بنویسیم] چون مدتی نتوانسته بودیم [چیزی بنویسیم] حالا دوباره اگر خدا توفیق بدهد به نام سیمای عاشورا، غیر از آن ارتداد که مشغول هستم این را هم مشغول هستم که تا آن حدودی که وسعمان می‌رسد و آنچه که می‌شود گفت، نسبت به

دیدگاه‌های بزرگان و اولیاء خدا راجع به قضیهٔ عاشورا بنویسم. علتش هم این بود که دیدم افراد به مسئله‌ای که در این کتاب روح مجرد آمده، واقعاً دارند ظلم می‌کنند و مطلبی را که خود مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ گفته‌اند و نوشته‌اند را می‌آیند می‌گویند و مسخره می‌کنند که اینها از روز عاشورا خوشحال هستند! خب بابا در دههٔ محرم و روزهای عاشورا به مشهد می‌آمدید و خود بابای ما را می‌دیدید که چه وضعی داشتند! آن مجالس به جای خود اما چه منظوری در این قضیه داشته‌اند؟ تمام هدف و مقصد و نیتی که اینها داشتند به‌خاطر این بود که بیایند یک ذره از آن ظهور شخصیت سیدالشهداء علیه‌السّلام در عاشورا را به ما بفهمانند! یک سر سوزنش را ما بفهمیم نه‌اینکه فقط بنشینیم عزاداری کنیم که این‌طوری کردند و آن‌طوری کردند. خب هرچه بود کردند، گذشت و تمام شد. اگر مصیبتی برایشان بود گذشت، خوشی هم برایشان بود گذشت. من بیایم بر یک مسئله‌ای که قبلاً گذشته و اتفاق افتاده است بنشینم گریه کنم؟! این چه چیزی دارد؟!

اینکه امام می‌فرماید: «**رَحِمَ اللهُ عَبداً أحیا** ذکرنا»[1] یا «**أمرَنا**»[2] و اینکه امام صادق علیه‌السّلام می‌فرمایند: مسائل عاشورا را زنده نگه دارید و مجالس تشکیل بدهید. کسی که یک قطره اشکی بریزد به‌اندازهٔ بال [یک مگس] خدا همهٔ گناهان او را می‌بخشد.[3] آیا منظور همین روضه‌هایی است که بیاییم بگیریم و این‌طرف و آن‌طرف بنر بچسبانیم که مداح حاجی فلان است یا علی و سخنران آقای فلان؟! یعنی همین بساط است که هر کاری دلمان می‌خواهد بکنیم و بعد داخل روضه می‌آییم و روضه هم که تمام شد دوباره هر کاری دلمان بخواهد انجام بشود؟! نه آقا! اگر این باشد این ظلم است و امام حسین علیه‌السّلام هم ظلم می‌کند و خدا هم ظلم می‌کند! این چه قضیه‌ای است که می‌گویند: وقتی که یک قطرهٔ اشکی از چشم بریزد تمام گناهان پاک می‌شود؟ این به‌خاطر همین است که انسان وقتی که

---

[1] . مصادقة الإخوان، ص ٣٤؛ سیری در تاریخ پیامبر اکرم صلّی اللَه و علیه و آله و سلّم، ج ١، ص ٢٦٧؛ وسائل الشیعة، ج ٢٧، ص ٩٢؛ عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج ١، ص ٣٠٧.

٢. الأصول الستة عشر، ج ١، ص ٢٤٧؛ مستدرک الوسائل، ج ٨، ص ٣٠٩.

[3] . تفسیر القمی، ج ٢، ص ٢٩٢.

در این مجالس و مسائل می‌آید به آن حریم ورود پیدا کند، خودش را در عاشورا ببیند، خودش را در آن فضا ببیند و بیاید آن جریانات را بر خودش حمل کند! بسم الله! تو خیلی داری در سرت می‌زنی که ﴿یَلَیۡتَنِی کُنتُ مَعَهُمۡ﴾[1] همین الآن عاشورا است بسم الله! در این معامله سر کسی کلاه می‌گذاری؟! در این معامله غش می‌کنی؟! حرفی را نمی‌زنی و آنچه را که به نفعت هست می‌گویی و آنچه را که به نفعت نیست نمی‌گویی؟! خب همین الآن عاشورا است و همین الآن مسائل هست. اگر در این روضه آمدی و بعد تصمیمت عوض شد و قرار را بر این گذاشتی که برگردی و آنچه را که سیدالشهداء علیه‌السّلام می‌گوید [عمل کنی] این حالا یک چیزی شد! حالا اگر یک قطره اشک بریزی گناهانت [ریخته می‌شود] همین‌که نفست آماده می‌شود یعنی گناهانت ریخته شد چون با گناه که نفس نمی‌تواند یک مطلبی را بپذیرد و نمی‌تواند که حق را بپذیرد! شما همین‌که توانستید یک حق را ولو اینکه به

---

[1] . سوره نساء(۴) آیه ۷۳. سیره صالحان، ص ۲۸۶:
«ای کاش با آنان می‌بودم.»

ضررتان است بپذیرید، یعنی [گناهانتان] ریخته شده و این دیگر توبه نمی‌خواهد! تمام شد. همین حال تو در این مجلس عوضت کرد و امام حسین علیه‌السّلام آمد تغییرت داد و امام حسین آمد فضایت را برگرداند. دیگر نیازی به توبه ندارد از چه می‌خواهی توبه کنی؟ [همهٔ گناهانت] ریخت! آن حالی که تو قبل از این مجلس داشتی و حاضر نبودی یک قِران از حقت بگذری حقی که اصلاً برای تو نبود اما الآن حاضری میلیون میلیون هم از این رد شوی این یعنی همین‌که گناهانت ریخت، دیگر به‌دنبال چه چیزی می‌خواهی بگردی؟! پس امام صادق علیه‌السّلام راست و درست می‌گویند. امام رضا علیه‌السّلام درست می‌گویند، کسی که بیاید یک قطره اشک [برای امام حسین] بریزد [گناهانش بخشیده می‌شود][1] اما اگر نه، بلند شدی و در مجالس بنری و اعلانی و فیلمی رفتی [دیگر این‌گونه نیست].

در سوریه می‌دیدیم که طرف داشت دعای کمیل

---

[1] . الأمالی، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۹۲.

می‌خواند می‌گفت که آقایان جمع شوید الآن دارند شما را در ایران می‌بینند!! در صحن حضرت زینب سلام‌الله‌علیها داد می‌زد: آی بیایید ای ایرانی‌ها! بعد که دید کسی نمی‌آید آخوندها را به زور آورد. گفت: دم کد خدا رو ببین و ده را ... بله! دیدیم آخوندها یکی‌یکی دارند عقب کاروان می‌آیند و خلق الله هم دارند می‌آیند. می‌گفت که بروید بروید عکستان را در دوربین آنجا می‌اندازند قشنگ برو جلوی دوربین بنشین مثل این دوربین که الآن جلوی من است، می‌گفت که الآن می‌بینند! حالا همه پشت به قبله نشسته‌اند و آن شخصی که بود حالا اسم او را نمی‌گویم [با صوت] می‌گفت: آی گرچه باید دعای کمیل را رو به قبله خواند اما چون دوربین در جای مناسبی نیست از همین‌جا دل‌ها را روانه کنید، معلوم است دیگر به کجا می‌خواهی روانه کنی!! دعای کمیلی که پشت به قبله باشد معلوم است دل‌ها به کجا روانه می‌شود! دل‌ها همان ایران روانه می‌شود در خانواده و ...

«اللَهمَّ إنّی أسئلکَ بِرحمتک [وَسِعَت کُلَّ

شَیءٍ]»[1] ما این هستیم، ما همین هستیم! حالا در این دعای کمیل این قطرهٔ اشک می‌آید؟! در این دعای کمیل حال آدم عوض می‌شود؟! ها؟! این دعای کمیلِ دوربین است، دعای کمیل نیست! آن دعای کمیلی حالت را عوض می‌کند که بروی همان گوشهٔ حرم حضرت زینب بنشینی و هیچ کسی هم تو را نبیند و قشنگ عمامه‌ات را هم برداری و کنار بگذاری که کسی تو را نشناسد بعد بنشینی و برای خودت حال کنی و دعای کمیل بخوانی حالا آن دعای کمیل را می‌توانیم بگوییم که بی‌هیچ چیز نیست! آن دعای کمیلی هست که چراغ را خاموش کنند و خودت هم در حال خودت بروی و بنشینی یکی‌یکی این فقرات را برای خودت معنا و توجیه کنی، این فقراتی که امیرالمؤمنین علیه‌السّلام گفته است را برای خودت [معنا کنی] آن را می‌شود بگوییم که [بی‌هیچ چیز نیست] ولی اینها که چیزی نیست!

این بزرگان می‌خواستند آن عاشورای واقعی را بیاورند و به ما ارائه بدهند. آن عاشورای واقعی،

---

۱. إقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۰۶.

گریه کردن و این مسائل نیست مگر ما غیر از این کوفی‌ها هستیم؟! آمدند امام حسین علیه‌السّلام را کشتند و بچه‌هایش را [اسیر] کردند و بعد هم آمدند گریه کردند که رفتیم و این کار را کردیم.[1] ما هم همان هستیم و در همان فضا هستیم! آنها هم نماز می‌خواندند، روزه می‌گرفتند، در مسجد کوفه بودند، پشت سر امام حسن علیه‌السّلام و پشت سر امیرالمؤمنین علیه‌السّلام بودند. مگر امیرالمؤمنین نفرمودند که می‌بینم روزی را که تو از این باب الفیل در جیشی برای کشتن پسر پیغمبر بیرون می‌روی.[2]

گفت: یا علی من، من؟! حضرت فرمودند که بنشین بابا بنشین، عجله نکن شب دراز است، بنشین بابا صبر کن!

اینها مگر پشت سر همین ائمه نماز نمی‌خواندند؟! در مسجد کوفه نماز نمی‌خواندند؟! خدا نیاورد روزی را که بخواهد ورق بگردد و مسائل بخواهد عوض شود! همین کسی که پشت سر علی نماز می‌خواند می‌آید شمشیر به روی پسرش

---

[1] . الأمالی، شیخ مفید، ج ۱، ص ۳۲۱.

[2] . الإرشاد، شیخ مفید، ص ۱۸۲؛ امام شناسی، ج ۱۲، ص ۱۳۳.

می‌کشد! همین می‌آید و شمشیر روی پسرش می‌کشد! جداً ما در این دنیا دیدیم که کسانی که آدم به آنها محبت کرده و به آنها لطف کرده و چه و چه کرده و بعد همان او ـ حالا ای کاش یک شخص غریبه باشد و ارتباط و آشنایی با انسان نداشته باشد ـ چه مسائل و چه مطالبی [به‌وجود می‌آورد]!

این جریان یک جریانی است که این [بزرگان] می‌خواهند نشان بدهند و می‌خواهند بگویند که بابا این کربلا که انجام شده و این‌همه در این کربلا خون مظلوم ریخته شده، این‌همه مسائل، فراز و نشیب‌ها، گرد و غبارها، اسارت‌ها و زنجیرهایی که به پا و بدن امام سجاد علیه‌السّلام زده شده تمام اینها برای امروز تو بوده است! والاّ امام حسین علیه‌السّلام می‌توانست از همان اول برود با خیال راحت بیعت کند و شاید یزید حکومت مدینه را هم به امام حسین می‌داد و از امام حسین چه کسی بهتر بود؟! چرا از مدینه بیرون بیاید؟! چرا کوه و دره و دشت و اینها را طی کند؟! چرا زن و بچه‌اش را به اسارت بدهد؟! چرا این‌همه را به کشتن بدهد؟! چرا؟! اینها همه

به‌خاطر ما در امروز بوده است که الآن در ۱۴۳۵ هجری قمری هستیم! این بزرگان گفته‌اند: زحماتی که امام حسین برای تو کشیده این زحمات را با سینه‌زدن‌های همین‌طوری عادی و بعد هم خداحافظ هدر نده! این هدر دادن است! آنها که مقام و جایگاه و موقعیت خودشان را داشتند اما آنها به‌خاطر ماها از مدینه بیرون آمدند، به‌خاطر ماها زن و بچه‌شان را با خودشان راه انداختند، به‌خاطر ماها غل و زنجیر به گردن و دست و پای خودشان بستند، به‌خاطر ماها خرابهٔ شام و غیر خرابهٔ شام را به جان خریدند، به‌خاطر ماها علی اکبرشان را تکه‌تکه کردند مثل اینکه با ساطور [چیزی را تکه‌تکه کنند]. به‌خاطر ماها این کار انجام شده است.

این بزرگان گفته‌اند که بیا این عاشورا را بفهم که در این عاشورا چه بوده و چه قضایا و مسائلی اتفاق افتاده است و فقط آن تیری که آمد به گلوی علی‌اصغر علیه‌السّلام خورد را نگاه نکن بلکه نگاه کن ببین پشت این قضیه چه بوده است؟ چه اهدافی و چه نیت‌هایی و چه مسائلی بوده است؟! آیا تو پیام عاشورا را گرفتی یا نه فقط با سینه زدن و زنجیر زدن

حرامش کردی؟! کدام‌یک از اینها بود؟!

لذا گفتیم: حالا که این‌طور هست بیاییم [این کتاب را] شروع کنیم و ببینیم که چه می‌کنیم و به کجا می‌رسیم إن‌شاءالله.

تلمیذ: این مطلبی که فرمودید در مورد فردی که به مرحوم آقا برای نماز شب تذکر داده است، در دستورات مرحوم علامهٔ طباطبایی به مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ در سال ۱۴۰۰ هجری قمری اهتمام به نماز شب وارد شده است و بالأخره حساب مرحوم علامه طباطبایی را نمی‌شود با افراد دیگر یکی گرفت.

استاد: بله، دستور مرحوم علامه اشکال ندارد.

تلمیذ: آیا [دستور] ایشان مثلاً فراتر از مثال اخیر بوده است؟!

استاد: بله، حالا دستورات علامه جای خود دارد یعنی در ارتباط با مرحوم علامه بنده نمی‌توانم بگویم که این مراسلات یک طلب و قضیهٔ واقعی بوده است چون در یک هم‌چنین سنواتی که شما دارید این مطلب را متذکر می‌شوید ایشان در تحت تربیت و اشراف فردی بوده‌اند که به تعبیر خودشان «وقتی که ما به این فرد رسیدیم دیگر به همه چیز رسیدیم» به‌نظر می‌رسد که این قضیه یک احترام و ادب شاگردی بین ایشان و علامه بوده است که یک هم‌چنین تقاضاهایی بوده و ایشان هم به همان لحاظ مسائل گذشته و ارتباطی که در گذشته بینشان بوده و دستوراتی می‌دادند بر همان اساس هم ایشان مشی کردند.

علیٰ کلّ حال مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ خیلی رند و زرنگ بوده و ایشان خیلی با رعایت، [رفتار] می‌کردند. من در یک قضیه که خودم شاهد بودم و بعداً شنیدم که در بعضی از جاها این مطلب را رد کرده‌اند و یااینکه به سخره گرفته‌اند یا هر چیزی، در آن مباحثات شش جلسه‌ای که بین ایشان در آخر عمر راجع به مسئلهٔ فنا می‌شد، بنده خودم حضور داشتم البته در بعضی از جلسات، نه در همهٔ آن و در جلسهٔ آخر که خودم دوربین آوردم و این عکس‌هایی که هست را من گرفتم، بلد هم که نبودیم دوربین یکی دیگر را گرفتیم بعد دیدم که بعضی از عکس‌ها درست درآمده است. جلوی آفتاب می‌گرفتم و نمی‌دانستم که اصلاً نباید جلوی آفتاب گرفت، از پنجره نور می‌آمد و خلاصه آن جلسهٔ آخر این عکس‌ها را گرفتم و در آن جلسهٔ آخر مرحوم علامه به مرحوم آقا فرمودند: الحمدلله که شما ما را از این اشتباه درآوردید و خداوند شما را باعث هدایت ما قرار داد! چقدر این مرد بزرگ است! بنده بَیننی و بَینَ الله و اللهُ عَلی ما أقولُ شَهید که این را شنیدم که ایشان در آن آخر به حقیقت مسئلهٔ فناء و

تشخّص در وجود اعتراف کردند و مشخص بود که مسئلهٔ تعارف نبوده است، ما داشتیم می‌دیدیم این‌طور نبود که تا اینجا بحث بکنند بحث بکنند و بعد یک‌دفعه تغییر پیدا بکند منتها مرحوم آقا با مرحوم علامه ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ خیلی با لطافت و با ادب خاصی صحبت می‌کردند. بالأخره ایشان استادش بوده است و به قول خودشان همه چیزش از علامه بوده است و برای انسان هم اتفاق می‌افتد بالأخره یک قضیه و مطلبی به ذهن یکی می‌رسد وقتی قرار باشد ما مطالب را از آنجا بدانیم [پس فرقی نمی‌کند که به چه کسی می‌رسد] حالا بنده خودم نمی‌خواهم چیز کنم حتی می‌خواهم بگویم که مطلب چیزی نیست و ممکن است برای خود انسان هم اتفاق بیفتد نسبت به افرادی که حق نعمت و حق ارشاد و حق استادی بر او دارند، مسائلی به ذهن خطور کرده است و آدم بیان می‌کند.

علیٰ‌کلّ‌حال بنده خیال می‌کنم که مرحوم علامه در همان مقام بیان ارشاد خودشان بودند و مرحوم آقا هم که تأدباً و تتلمذاً خواستند که رعایت موقعیت و

حال ایشان را داشته باشند. کارهای اولیاء و بزرگان خیلی قابل تأمل است و انسان به همین راحتی نمی‌تواند اظهارنظر کند.

اگر رفقا یادشان باشد در لابه‌لای صحبت‌ها و نوشته‌جات گاهی یک چیزهایی را [می‌گویم] مثلاً آن داستان نرفتن ایشان به سبزوار یادتان هست؟ در [مهر فروزان] آورده‌ام.[1] خب در این قضیه خیلی نکته هست! یا وقتی که به من می‌گویند: کسی که به‌سمت امام رضا علیه‌السّلام می‌آید بین راه نباید [به زیارت] بزرگانی که هستند برود، ببینید اینها اصلاً چه بودند؟! اینها ائمه را شناختند! اگر شناختی هست واقعاً اینها ائمه را شناختند! حاجی سبزواری مرد بزرگ! بایزید، شیخ ابوالحسن خرقانی و عطار نیشابوری در نیشابور! مگر اینها از عرفا و بزرگان نبودند؟! می‌گوید: وقتی که داری به‌سمت حرم امام رضا می‌آیی نباید فکرت هیچ‌جا برود! اصلاً نباید به این فکر کنی که در سبزوار حاجی هست یا نیست که حالا برویم یا نرویم! بله، یک وقتی در سبزوار

---

[1] . جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به مهر فروزان، ص ۱۱۱؛ آموزه های ولایت، ج ۱، ص ۱۴۳.

توقف داری و می‌خواهی بروی ناهار بخوری و استراحت بکنی، خب آنجا سر قبر حاجی برو و فاتحه هم بخوان، این عیب و اشکالی ندارد ولی نه‌اینکه در ذهن این باشد که داریم به مشهد می‌رویم در سبزوار هم مزار حاجی را زیارت بکنیم یا حالا نیشابور برویم و آنجا عطار را هم زیارت کنیم. ایشان می‌فرمایند: وقتی کسی به‌سمت امام رضا علیه‌السّلام می‌آید اصلاً نباید فکرش به غیر از امام رضا ببیند و فقط باید [امام رضا باشد.] بله، در برگشت عیبی ندارد که آدم برمی‌گردد و دارد به طهران می‌رود عیبی ندارد این بزرگان را هم ببیند و زیارت کند و فاتحه بخواند، ایراد ندارد. امام رضا علیه‌السّلام همه چیز ماست! هزارها میلیارد مثل عطار ریزه‌خوار سفرهٔ امام رضا هستند و فقط گوشهٔ سفره همهٔ اینها را جا داده است و بقیهٔ سفره برای بقیه است! گوشه‌اش فقط برای هزار میلیارد نفر مثل عطار است! هزار میلیارد نفر مثل سلمان است و هزار میلیارد نفر مثل بایزید است! گوشهٔ یک سانت سفرهٔ امام رضا همهٔ اینها را پر می‌کند و همه را حسابی مست می‌کند! بقیهٔ آن را

امام رضا برای خودش نگه داشته است!

اینها را می‌خواهند به ما یاد بدهند! این مسائل را می‌خواهند به ما یاد بدهند!

حالا آقا می‌خواهد فلان‌جا برود، پیشنهاد می‌کنند که نه، فعلاً نروید! این قضیه برای مرحوم آقای بروجردی است. گرچه مرحوم آقای بروجردی نپذیرفتند ولی صحبت اطرافیان است! خدا مرحوم آقا شیخ اسماعیل ملایری را بیامرزد ایشان برای ما می‌گفتند که گفته بودند: آقا شما که الآن می‌خواهید مشهد به زیارت امام رضا بروید هنوز اول مرجعیتتان است و هنوز در میان مردم جا نیفتاده‌اید و این استقبالی که شایسته و بایسته است از شما در شهرها [نخواهد شد] مثلاً می‌خواهند از اینجا تا سمنان بروند، یک‌دفعه [مردمان] سمنان بیرون بریزند این استقبال [نخواهد بود] بعد به دامغان می‌رسند و [مردم بیرون بریزند] این استقبال هنوز از شما نمی‌شود، بگذارید یک چند سالی بگذرد و مرجعیت شما جا بیفتد.

این بزرگان می‌خواهند سر ما را از این حرف‌ها دربیاورند. استقبال و بیا و چند ماه تدارک استقبال

ببینید و... عرایض بنده را التفات می‌فرمایید؟! مثلاً آقای بروجردی می‌خواهد به زیارت امام رضا برود حالا نرود و چند سالی بماند تااینکه خوب برای مردم جا بیفتد تا به استقبال بیایند، خب اینکه امام رضا نشد!

خدا استادمان را مرحوم آقای حاج شیخ مرتضی حائری را بیامرزد و رحمت کند، یادم هست آن بندهٔ خدا عبایش را روی سرش می‌انداخت و [به حرم امام رضا] می‌رفت. ما پیشش درس می‌خواندیم تا چهارشنبه می‌شد ظهر چهارشنبه ترانسفورت مولوی در قم بود و دوتا صندلی هم می‌گرفت ـ ماشاءالله از نظر جسم [قوی بود] ـ و به مشهد می‌رفت و یک شب جمعه‌ای می‌ماند و دوباره بعد از ظهرش راه می‌افتاد که به درس شنبه برسد. هروقت هم حرم می‌رفت عبایش را روی سرش می‌کشید و نصف شب هم می‌رفت، یعنی کسی را نبیند. خب ایشان در حال‌وهوای خودش می‌رفت و حالا ما نمی‌گوییم که ... ولی در راه شعر هم می‌گفت و شعرهایش را هم برای ما می‌خواند، خیلی هم به ما محبت داشت،

خیلی زیاد! شعرهای دیگرش را هم می‌خواند خیلی شعرهای خنده‌داری هم بود.

گاهی اوقات به ایشان می‌گفتیم: آقا یک دستورالعمل بدهید. می‌گفت: همان دستورالعملی که به بقیه دادم به تو هم بدهم؟! گفتم: نه آقا آن را بنده می‌دانم و خودم به آن عمل می‌کنم!! باشد یک وقت دیگر. ایشان دستورالعمل‌های خیلی سلوکی هم داشت و اذکار خاصی داشت که فقط بر خود ایشان نازل می‌شد سُبوحٌ قدوسٌ و فلان و فلان!! هم جنبهٔ ربوبی در آن بود و هم جنبهٔ خلقی، خلاصه هردو را می‌گفت روزی صد مرتبه بگو. گفتم که آقا این را خودم می‌گویم غیر از این بگویید اینها را خودمان بلدیم!!

اگر می‌خواهی امام رضا بروی این‌طوری برو! دوتا بلیط ترانسفورت بگیر و سوار ماشین شو و صاف آنجا برو و عبایت را هم بینداز و حرم برو و با امام رضا عشق و حالت را بکن و بعد هم برگرد. خدا رحمتش کند این الآن برایش مانده است! آن چیزی که الآن برایش در آن دنیا مانده است همین زیارت امام رضا به این نحو است.

حالا برو و مردم بیایند و پلاکارد بزن و چه بکن که مرجعیت جا بیفتد و ... بله! این اطرافیان، انسان را به راه‌های دیگری می‌برند!

أللهم صلّ علی محمد و آل محمّد